Tajrishcircle.org

مردم عادی و سیاست رادیکال

نوشته‌ی آناستازیا باچینا

ترجمه‌ی علی گلستانه

تجسم داستانی عاشقانه با محتوایی مارکسیستی آسان نیست. اما سالی رونی (Sally Rooney) در *مردم عادی* (*Normal People*) نشان می‌دهد که چگونه روابط شخصی ما و مشکلاتی که با آن دست‌به‌گریبانیم به‌نحوی پیچیده به جامعه‌ی اطرافمان گره خورده است.

سالی رونی را صدای یک نسل دانسته‌اند. او نویسنده‌ی ایرلندی دو رمان اصطلاحاً بسیار موفق است: *گفت‌وگو با دوستان* (۲۰۱۷) و *مردم عادی* (۲۰۱۹). بی‌بی‌سی رمان دوم را به مینی‌سریالی تلویزیونی تبدیل کرد. اما برای خود رونی این داستان ارتباط چندانی به مسائل نسلی ندارد. او با نارضایتی از نظرات ستون‌نویسان گاردین به‌وضوح از ارتباط این رمان با طبقه و سرمایه‌داری می‌گوید: «واقعاً سخت بود که درباره‌ی جوانانی که خانه‌هایشان در غرب ایرلند را ترک می‌کنند و به کالج می‌روند بنویسم و با نابرابری‌های اقتصادی‌ای که همزمان بر ایشان آشکار می‌شود درگیر نشوم، نابرابری‌هایی مثل بی‌پشتوانگی اقتصادی جوانان خانواده‌های کارگری که قصد رفتن به دانشگاه را داشتند.»

جهان امروز به‌شکلی روزافزون میان ثروت مطلق و فقر مطلق تقسیم می‌شود؛ تقابل فقط تقابل جوان با مسن (تقابلِ نسلی) نیست، بلکه تقابل مستأجران با صاحبخانه‌ها و کارگران با رؤسا است. این روابط متقابل در سرمایه‌داری معاصر همان‌قدر بر شخصیت‌ها و فضای روایی *مردم عادی* فشار می‌آورد که بر کار معاصران این شخصیت‌ها و کسانی که پس از بحران مالی ۲۰۰۸ به بلوغ رسیدند —کسانی که حالا بر چشم‌انداز فرهنگی ما تأثیری اساسی می‌گذارند.

اصلی که جهان را می‌سازد

قهرمانان *مردم عادی* ماریان و کانل هستند که سال آخر دبیرستان را در شهر کوچک اسلایگو می‌گذرانند و سپس برای تحصیلات عالی به کالج ترینیتی در دوبلین می‌روند. برای ماریان، که از خانواده‌ای ثروتمند آمده، دور از انتظار نیست که در معتبرترین دانشگاه ایرلند تحصیل کند. اما برای کانل که مادرش نظافتچی خانه‌ی ماریان است، حضور در کالج ترینیتی نه فقط به معنای دورشدن از خانه و شبکه‌ی حمایتی‌اش است، بلکه جداشدن از مسیر زندگی پیشینش است که ازاین‌پس به‌نحوی فزاینده از آن فاصله می‌گیرد.

مدار قصه‌ی کانل آشناست، اما نه فقط به این دلیل که در دهه‌های اخیر هرروز شمار بیشتری از جوانان طبقه‌ی کارگر عزم دانشگاه می‌کنند. کانل مشخصاً ایرلندی هم هست. در پایان رمان می‌بینیم که کانل ایرلند را برای ادامه‌ی تحصیل در خارج ترک می‌کند. در نتیجه‌ی بحران مالی حدود چهارصدهزار نفر عمدتاً در دهه‌ی بیست و سی‌سالگی مجبور شدند تا در جست‌وجوی رفاه ایرلند را ترک کنند، خروجی عجیب که یادآور موج‌های مهاجرتی است که داغی بر چهره‌ی نسل گذشته‌ی جزیره‌ی ایرلند گذاشت.

اما جابه‌جاییِ اجباری ناشی از دلایل اقتصادی مسئله‌ای مربوط به کلِ دریای ایرلند نیز هست. بسیاری از جوانان زیر خط فقر پادشاهیِ بریتانیا در جست‌وجوی کار، موقعیت، و تحصیل به مراکز شهری نقل مکان کرده‌اند. درواقع، این امر می‌تواند نشان

Tajrishcircle.org

دهد که حزب کارگر مثلاً در وُرکینگتن چگونه ۲۸٫۴ درصد جمعیت جوان کرسی‌های مطمئن خود را در سی سال گذشته از دست داده است و بیشاپ اوکلند که همان زمان با کاهشی ۲۴٫۹ درصدی روبه‌رو بود به رنگ آبی (حزب محافظه‌کار) درآمد.

وقتی سرانجام جوانان پا به شهرهای بزرگ می‌گذارند، با اجاره‌های هنگفتِ اقامتگاه‌های نازل روبه‌رو می‌شوند. بحران مسکن مشخصاً در دوبلین، یکی از گران‌ترین شهرهای اروپا، مسئله‌ای حاد است و ما در سطوح خُرد و کلان تأثیر این گرفتاری‌ها را بر شخصیت‌های اصلی داستان می‌بینیم. کانل نمی‌تواند اجاره‌ی تابستانِ اقامتگاه خود را پرداخت کند و مجبور می‌شود به اسلایگو برگردد، و درنتیجه رابطه‌اش را با ماریان به هم می‌زند:

«ماریان گفت: عجب، پس برمی‌گردی خانه.

کانل با دست جناغ سینه‌ی خود را فشار داد و نفس کوتاهی کشید و گفت: آره، ظاهراً همین‌طور است.»

کانل به ماریان می‌گوید که چون نمی‌تواند اجاره را پرداخت کند به اسلایگو برمی‌گردد، اما امیدوار است که ماریان از او بخواهد که در کنارش بماند. ماریان که فکر می‌کند ارزش شخصی خودش زیر سوال رفته است نمی‌تواند بفهمد که کانل سعی می‌کند از او چه چیزی درخواست کند و بنابراین می‌گذارد که او شهر را ترک کند. در این سطح خُرد–مقیاسِ عدم‌ارتباط است که رونی موفق می‌شود تا تقابل‌های طبقاتی میان ماریان و کانل را نشان دهد.

تا تابستانِ بعد، هم کانل و هم ماریان کمک‌هزینه‌ای تحصیلی شامل اتاق و تخت به دست می‌آورند. برای ماریان این کمک‌هزینه نوعی «کمک به عزت نفس» بود، اما برای کانل معنای تغییری در شرایط مادی را داشت. او فهمید که «پول اصلی است که جهان واقعی را می‌سازد». کمک‌هزینه‌ی تحصیلی به او امکان داد تا سفر کند و «گهگاه بتواند بعدازظهری را به تماشای نقاشی‌های هنرمندانه‌ی یان وِرمیر بگذراند». ماریان هم همین آزمون را گذراند، ولی او پیشاپیش به شهرهای بزرگ اروپا سفر کرده بود و آنجا با هنر والا آشنا شده بود –اینجا پای شکاف عظیم میان اینکه در جوامع ما چه کسی به فرهنگ دسترسی دارد به خانه (و روابط میان زوج‌ها) باز می‌شود.

ماجرای غم‌انگیزتر به راب هاگرتی مربوط می‌شود، دوست کانل که پس از فاصله‌گرفتن رفقایش به الکل روی می‌آورد و سرانجام جان خود را می‌گیرد. اینجا بار دیگر *مردم عادی* تجربیاتی را یادآوری می‌کند که میان بسیاری از جوانانِ جوامع سرمایه‌دارانه امروزین مشترک است –انزوا و احساس شکستِ افرادی که نمی‌توانند خود را با نوسان‌های اقتصادی هماهنگ کنند و به سوی مشکلات جدی در سلامت روان یا خودکشی سوق می‌یابند.

کانل نیز در کشمکش است. می‌گوید «فکر می‌کردم که فقط کاریکلیا (شهر خیالی واقع در اسلایگو) را ترک می‌کنم، فکر می‌کردم که زندگی متفاوتی خواهم داشت. اما از اینجا و اکنون و از اینکه دیگر نمی‌توانم دوباره به زندگیِ گذشته‌ام برگردم متنفرم». این بیگانگی محصول گذار او از موقعیت مرد جوانی از طبقه‌ی کارگر با پیشینه‌ای تقریباً روستایی به دانشجوی دانشگاهی سطح بالا در کلانشهر است. او بر موانع مادی تحصیلش غلبه می‌کند، اما تنها چیزی که درمی‌یابد این است که انگار غلبه بر اختلافات طبقاتی گسترده‌ای که نسل‌های ثروتمند پیشین به بار آورده‌اند کافی نیست.

اما سرنوشت راب به کانل ثابت می‌کند که نمی‌توان به خانه برگشت، چون هیچ فرصتی آنجا وجود ندارد. داستان *مردم عادی* او را میان دو جهان گیر می‌اندازد که به هیچ‌کدامشان تعلق ندارد. عجیب نیست که قهرمانانِ داستانِ رونی خود را «چپ» می‌دانند. کسانی که برای زندگی‌کردن متکی به دستمزدند در مواجه با نابرابریِ فزاینده به طرح‌های سیاسی رادیکال‌تر سلامتی

Tajrishcircle.org

و اسکان رو می‌آورند، برخلاف والدین و اجدادشان که بر شرایط زندگی در شهرهای کوچکتر تسلط داشتند و به‌لحاظ اقتصادی در امنیت نسبتاً بیشتری به سر می‌برند.

عجیب نیست که در ایرلندی که *مردم عادی* تصویر می‌کند، حزب شین فِین (Sinn Féin، حزب جمهوریخواه ایرلندی با خط مشی سوسیالیستی) سرانجام به محبوب‌ترین حزب بدل می‌شود، یا موفقیتش را عمدتاً رأی‌دهندگان جوان رقم می‌زنند. می‌توانیم نمونه‌های شبیه این را در سراسر جهان پیدا کنیم.

عاشقانه‌ی مارکسیستی

ارتباط میان داستان‌های عاشقانه و سرمایه‌داری ارتباط جالبی است: از بسیاری وجوه، هر دوی این‌ها به‌موازات هم در اواخر سده‌ی هژدهم و اوایل سده‌ی نوزدهم شکل گرفتند. *مردم عادی*ِ رونی از چندین جهت نمونه‌ی آرمانیِ این گونه‌ی ادبی است. رونی، برخلاف رمان‌های عاشقانه با محوریت شخصیت‌های زنانه، قصه‌ی *مردم عادی* را به ازدواج ختم نمی‌کند؛ اما به بسیاری از دیگر الزامات فرمیِ تثبیت‌شده در سنتِ این گونه‌ی ادبی پایبند است: به‌ویژه واقع‌گرایی و در مرکز قرارگرفتن یک زوج که عمدتاً از طریق روابط فیزیکی و عینی‌شان بازنمایی می‌شوند.

هم رمان و هم اقتباس تلویزیونی *مردم عادی* به دلیل نحوه‌ی برخوردشان با روابط جنسی تحسین شده‌اند. نیویورک‌تایمز نوشت «رونی جنسیت را همچون قالبی دگرگون‌کننده، شفابخش، و پیچیده برای هر دو شخصیت نشان می‌دهد». رابطه‌ی جنسی میان کانل و ماریان البته همین چیزهاست —ولی در تضاد با روابط جنسی دیگری است که ماریان در طول رمان با مردانِ دیگر برقرار می‌کند. ماریان با این مردان رابطه‌ی جنسیِ غیرعادی‌تری برقرار می‌کند که با رفتارهای آسیب‌زا و شکلی از خود–تنبیهی رمزگذاری شده است؛ وقتی ماریان درخواست می‌کند که در حین معاشقه از کانل کتک بخورد، کانل با وحشت می‌گوید نه.

پس از این واقعه ما با پرسش‌هایی درباره‌ی هر دو شخصیت رها می‌شویم. تمایل ماریان به کتک‌خوردن تا کجا نشان فقدان عزت نفس او است؟ آیا تمایل کانل به «عادی»بودن باعث سرکوب یا اضطرابش در دیگر تجربه‌ها است؟ شخصیت‌ها از هم جدا می‌شوند و همان‌شب برادر بددهان ماریان در را به صورت او می‌کوبد. او از کانل می‌خواهد که بیاید و او را با خود ببرد. این ماجرا میان جنسیت ماریان با آنچه با شرکای دیگرش داشته و آنچه در نسبت با برادرش تجربه می‌کند ارتباطی می‌سازد. کانل او را از هر دوی این‌ها نجات می‌دهد.

بااین‌حال، به دلیل پیوندی که رابطه‌ی دگرجنس‌گرا با تقویت هنجارهای سرمایه‌داری، پدرسالارانه، و مذهبی دارد، ارتباط جنسی کانل و ماریان هم پیچیده است. مسئله این نیست که کانل و ماریان صرفاً ارتباط جنسیِ سنتی‌تری دارند —این ارتباط می‌تواند دگرگون‌کننده باشد، چنانکه در *مردم عادی* هست. مسئله تضادی است که میان انواع مختلف رابطه‌ی جنسی ایجاد شده و اینکه فرد چگونه در مجاورتِ آزارهایی قرار می‌گیرد که ماریان تجربه می‌کند.

خودِ رونی این پرسش را پیش می‌کشد که آیا این رمان، با توجه به اینکه به مسائل جامعه‌ی سرمایه‌داری گره خورده است، آیا می‌تواند حاوی داستان عاشقانه‌ای مارکسیستی باشد؟ به‌هرحال ماریان و کانل با هم‌اند، نه جدا از هم. موضوع رمان هم رابطه‌ی متقابل آن‌هاست و رونی کمتر به زندگی این دو بیرون از رابطه‌شان با هم می‌پردازد. او به تأثیر قهرمانانش بر یکدیگر

Tajrishcircle.org

توجه دارد، به اینکه مردم چطور به‌واسطه‌ی اطرافیانشان تغییر می‌کنند. شاید در این نفی روایت‌های فردی و توجه به پیوندها و وابستگی‌های متقابل میان انسان‌ها است که می‌توانیم تأثیرات ضدسرمایه‌داری را تشخیص دهیم.

عقل سلیم

آنچه در سرمایه‌داری عقل سلیم می‌خوانند را شبکه‌ای از نهادهای گوناگون تعیین می‌کند، شامل خیلی چیزها از مدارس گرفته تا رسانه‌های خبری و فرهنگ مسلط. این‌ها هستند که چگونگی مجادلات و محدوده‌های نظرات قابل‌پذیرش را تعیین می‌کنند. از نظر آنتونیو گرامشی، متفکر مارکسیست، [در سرمایه‌داری] نوعی سلطه‌ی فرهنگی در کار بود که در خدمت مقاصد سیاسی و اقتصادی قرار گرفت.

اما گرامشی امکانی ضدسلطه را نیز گشوده گذاشت، امکانی که در آن بتوان عقل سلیمی را توسعه داد که ریشه در تقابل با سرمایه دارد. از بسیاری جهات، می‌توانیم این را در نوشتار سالی رونی ببینیم. سیاستِ شخصیت‌های او صرفاً ایدئالیسمی جوانانه نیست، بلکه از دنیای اطرافشان سرچشمه می‌گیرد. بلاتکلیفی و بی‌ثباتی‌ای که این شخصیت‌ها تجربه می‌کنند دلیل گرایششان به ایده‌های سوسیالیستی را نشان می‌دهد. *مردم عادی* با دربرگرفتن این سیاست، به‌ویژه در پرتو توفیق خط سیرِ اصلی داستانش، به ساختن ضدسلطه‌ای وسیع‌تر در بستر جامعه یاری می‌رساند —یعنی ایده‌هایی را تقویت می‌کند که بسیاری از خوانندگانش در نتیجه‌ی شرایط مادی زندگی خود در حال پرورششان هستند و آن‌ها را در رمان منعکس می‌بینند.

سیاست در رمان‌های رونی بیش از آنکه پرچم سرخی افراشته باشد، رشته‌های نازک سرخی است که به‌نحوی پیچیده‌تر به هم بافته و ترکیب شده‌اند و این امکان را دارند که جدا و کنار گذاشته شوند. این تااندازه‌ای در اقتباس تلویزیونی *مردم عادی* که رونی هم در نوشتن فیلمنامه‌اش مشارکت داشته اتفاق افتاده است. در سریال، مداخله‌ی عمده‌ی سیاست محدود است به بحث درباره‌ی فقدان آزادیِ بیان و نبود بستر (برای کار سیاسی)، برعکسِ رمان که در آن نقدهایی دقیق‌تر بر مسئله‌ی شکاف طبقاتی می‌بینیم. از دیگر جهات، اقتباس تلویزیونی به متن اصلی وفادار می‌ماند تا گواه آن باشد که عمده حرفی که داستان رونی برای گفتن دارد مسائل سیاسی نیست.

تکاپوی دائمی سرمایه‌داری این امکان را برایش فراهم می‌آورد تا چیزهایی که می‌توانند به چالش‌اش بکشند را جذب کند و به ما بفروشد. محبوبیت گسترده‌ای که آثار نویسندگانی مثل رونی پیدا می‌کند چالشی برای آنان است. همه‌ی رمان‌ها تاحدی کالا هستند، اما حتی سالی رونی هم باید از اینکه چطور این‌قدر سریع رمانش را از سیاست تهی کردند تا آن را به یکی از مخلفات نخبگیِ فرهنگی تبدیل کنند تعجب کرده باشد. عکس جدید مجله‌ی *ونیتی فِر* شخصیت‌های سریال *مردم عادی* را با یکی از کیف‌های طراحیِ *منسرِ گاوریل* نشان می‌دهد که رویش قیمت ۵۹۵ دلار خورده است.

هم پرشمار نقدهای تفسیری بر کتاب رونی و هم صدای نسل او نشان می‌دهد که *مردم عادی* همان‌قدر به رونی تعلق دارد که به کسانی که آن را تماشا می‌کنند و می‌خوانند. اما وقتی دیگرانی قصد دارند تا سیاست رادیکال را از رمان بزدایند، سوسیالیست‌ها باید جهد کنند تا آن را در آغوش گیرند. ما به کتاب، تلویزیون، و درام نیاز داریم تا درباره‌ی زندگی تحت شرایط کاپیتالیستی قصه‌ها بگوییم، جوری که مردم پس از ساعت‌های کاریِ غالباً مالال‌بار بخواهند به آن‌ها رجوع کنند. مطالعه‌ی *مردم عادی* جایگزین جلسات اتحادیه‌های کارگری یا دیگر برنامه‌های سیاسی نیست، اما می‌تواند تلاش‌های دشوار را آسان

Tajrishcircle.org

کند، به‌ویژه پس از شکست‌های ماه‌های اخیر (شکست حزب کارگر در انتخابات پارلمانی بریتانیا، ۲۰۲۰). سرمایه‌داری دچار بحران است، و نشانه‌های این بحران به‌طور فزاینده‌ای در فرهنگ ما آشکار شده است –احمقیم اگر آن‌ها را تصرف کنیم.

متن حاضر ترجمه‌ای است از نوشتاری با نام «How Sally Rooney Gave Normal People Radical Politics»، نوشته‌ی Anastasia Baucina. منبع: ژاکوبن (https://jacobin.com/2020/05/sally-rooney-normal-people-bbc-literature)